بمانند بر جای خود پیش استوار
چو دارا ز جای [illegible] دیده باز
ببالین آن خسته آمد فراز
ز درع کیانی گره برگشاد
سر خسته را بر سر ران نهاد
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
رها کن که روشن [illegible] نماند
چراغ [illegible] نماند
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

چو آمد ز ما آنچه کردیم رای
تو نیز آنچه گفتی بیاور بجای

بجا بخش گنجی که بدرفته
وفا کن بچیزی که خود گفته

سکندر چو دانست کان ابلهان
دلیرند بر خون شاهنشهان

پشیمان شد از کرده پیمان خویش
که برخاستش باید از جان خویش

فرو ماند امیدواری ز مرد
که هم سال را سر درآرد بگرد

نشان جست کان کشور آرای کی
کجا خوابگه دارد از خون و خوی

دو بیدادو پیشه به پیش اندرون
به بیداد خود شاه را رهنمون

چو در موکب قلب دارا رسید
ز موکب روان هیچکس را ندید

تن مرزبان دید در خاک و خون
کلاه کیانی شده سرنگون

سلیمانی افتاده در پای مور
همان پشه کرده بر پیل زور

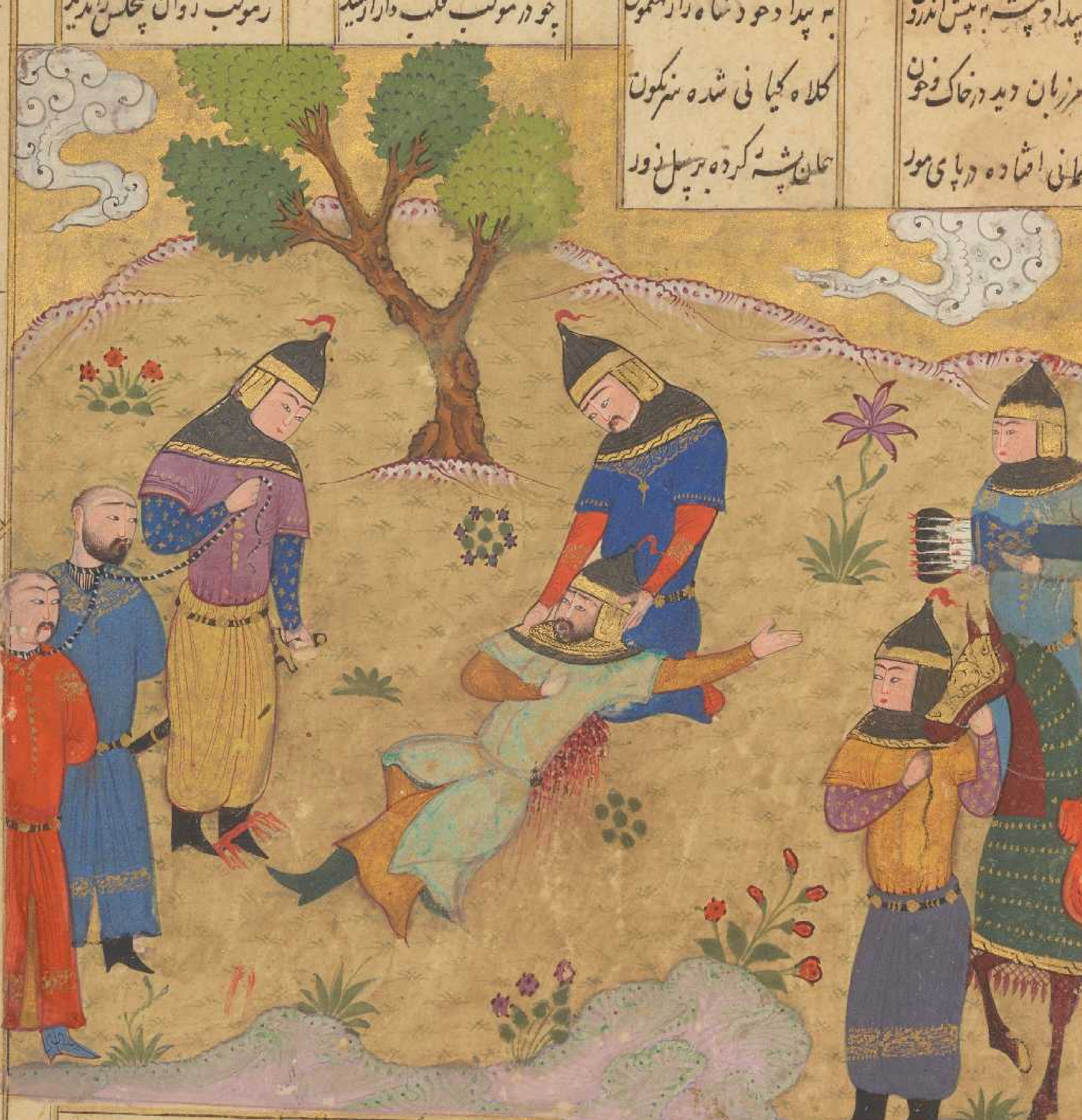

به بازوی بهمن برآموده مار
ز روئین دژ افتاده اسفندیار

بهار فریدون و گلزار جم
بباد خزان گشته تاراج غم

نسب نامهٔ دولت کیقباد
ورق بر ورق هر سویی برده باد

سکندر فرود آمد از پشت بور
درآمد ببالین آن پیل زور

بفرمود تا آن دو سرهنگ را
دو کژ زخمهٔ خارج آهنگ را

نگهدار دستت که داراست این
[illegible] آشکاراست این
چو گشت آفتاب [illegible]
نقابی [illegible] از لاجورد
ببین سر [illegible] افکنده
جهان شاه دارا چنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

سکندر منم چاکر شهریار
[illegible] ای تاجدار
[illegible]
چو من [illegible]
[illegible]
[illegible]
زبان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]